

خلافت و امامت

نویسنده :

حیدرعلی قلمداران

قلمداران، حیدرعلی

خلافت و امامت / نویسنده حیدرعلی قلمداران؛ - - تهران : مؤلف، ۱۳۸۴
ص. ۳۹.

ISBN ۹۶۴ - ۶۶۵۲ - ۱۲ - ۰

فهرستنويسي براساس اطلاعات فپا/
كتابنامه : ص ۴۲؛ همچين به صورت زيرنويس.

۱. خلافت. ۲. امامت

۸۷۸/۱۱

DD ۱۱۲ / ۰ / ۲۱۵۳

۱۳۸۴

كتابخانه ملي ايران

م۸۴-۸۷۷۷۴

شناختن کتاب

نام کتاب	: خلافت و امامت
نویسنده	: حیدرعلی قلمداران
ناشر	: نشر هدایت
تیراز	: ۲۰۰۰
قيمت	: ۱۵۰ تومان
سال چاپ	: زمستان ۱۳۸۴
نوبت چاپ	: اول
آدرس الکتروني	nashrehedayat@yahoo.com

بسم الله الرحمن الرحيم

دوست گرامی سلام بر تو باد! از من خواسته بودی نظر خود را درباره اساس مذهب امامیه و همچنین فقه امامیه بطور اجمالی بنویسم. اینکه در خواست تورا اجابت کردم، و از خداوند متعال مسأله می‌کنم که بفضل عظیم خود مرا از هر گونه تعصب جاهلانه باز دارد و از بصیرت و انصاف بهره‌مند فرماید، و میکوشم تا گفتارم موجز باشد. والله المستعان و عليه التکلّان.

۱- بنیان مذهب امامیه در برابر دیگر مذاهب إسلامی بر این اصل استوار است که علی و یازده فرزندش از سوی خداوند ﷺ بوسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به خلافت و وصایت آن حضرت انتخاب شده، پس شورای مهاجرین و انصار برای انتخاب خلیفه و امام مسلمین نامشروع و باطل بوده است! اما این ادعا با نامه صریحی که خود فرقه امامیه از علی ﷺ نقل کرده‌اند مخالفت دارد، چنانچه در نهج البلاغه نامه‌ای از علی ﷺ بدین صورت گزارش شده است:

(انه بایعني القوم الذين بايعوا أبا بكر و عمر و عثمان و علی ما بايعوا هم عليه فلم يكن للشاهد ان يختار ولا للغائب ان يرد، و انما الشورى للمهاجرين والأنصار فان اجتمعوا على رجل و سموه اماماً كان ذلك الله

**رضی فان خرج عن امرهم خارجٌ بطعنٍ أو بدعه ردّوه الى ما خرج منه
فان أبي قاتلوهُ على أتباعه غيرَ سبيل المؤمنين....)**^۱

يعنى : «گروهی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند بهمان طریق با من بیعت کردند، پس کسی که شاهد بوده نباید دیگری را اختیار کند و کسی که غایب بوده نباید منتخب آنها را رد کند، و جز این نیست که شوری از مهاجرین و انصار است، بنابر این اگر آنها بر مردمی اتفاق کردند و او را امام نامیدند، این کار موجب رضای خدادست . پس کسی که بسبب طعن و بدعه از امر ایشان بیرون رفت او را ب مریدانند، اگر از برگشت خودداری نمود با او می جنگند که غیر راه مؤمنان را پیروی کرده است».

این نامه علاوه بر نهج البلاغه در یکی از کتب معتبر و قدیم شیعه نیز دیده میشود که آن (واقعه صفين) تأليف نصر بن مزاحم السفری متوفی ۴۱۲ هجری قمری است که اخیراً در ایران تجدید چاپ شده است که در صفحه ۲۹ آن همین نامه آمده، مفاد نامه مذبور با قرآن کریم نیز می سازد، که در سوره شریفة توبه می فرماید :

۱- نامه ششم نهج البلاغه

**﴿ وَالسَّبِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ أَتَبْعَوْهُمْ
بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعْدَهُمْ جَنَّتٌ تَجْرِي تَحْتَهَا
الْأَنْهَرُ خَلَدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾**

يعنى: «و پيشى گيرندگان نخستين از مهاجرين و انصار و کسانیکه بوسيله نيكوکاري از ايشان پيروی كردند خدا از همه آنان راضى شده و آنها نيز از خدا خشنودند و برای ايشان باستانهایي مهیا فرموده که نهرها از زير درختان آنها روان است و هميشه در آنجا خواهند ماند و اين رستگاري بزرگی است».

چنانکه ملاحظه ميشود در اين آيه کريمه صريحاً به پيشى گيرندگان مهاجر و انصار وعده بهشت داده است، و نيز در باره امور آنها فرموده است :

﴿ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ ﴾

يعنى: «وكارشان را با مشورت يكديگر انجام دهند». اينک اگر عده‌اي بهشتی به شورا بشينند و کسی را بعنوان پيشوا تعين کنند، آيا اين کار مخالفت رضای خداست؟ يا بقول على ﷺ (كانَ ذلِكَ اللَّهُ رَضِيَ)

۱- توبه، ۱۰۰.

۲- شوري، ۳۸.

شگفتا که فرقه امامیه نه به آنچه خودشان از علی^ع روایت میکنند توجه کافی دارند و نه به آیات صریح قرآن!!
در نهج البلاغه می‌نویسد، علی^ع فرمود:

(وَاللَّهِ مَا كَانَ لِي مِنَ الْخِلَافَةِ رُغْبَهُ وَلَا فِي الْوَلَايَةِ أُرْبَهُ وَلَكُنْكُمْ
دُعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا)^۱

يعنى: «سوگند بخدا من رغبتی به خلافت نداشتمن و نیازی بولایت در من نبود شما مرا بسوی خلافت خواندید و مرا بدان وادار کردید».

اگر علی(ع) از سوی خدا^ع برای خلافت و ولایت تعین شده بود چرا میل و رغبت نداشت و از آن روی گردان بود؟ آیا رسول الله صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ هم به نبوت و رسالت خود بی میل و رغبت بود؟!
اگر علی^ع از سوی خدا انتخاب شده بود چرا با ابوبکر^{رض} و عمر^{رض} بیعت کرد؟ چنانچه در کتب شیعه امامیه بدان تصریح شده است؟
(در کتاب غارات ثقفی و مستدرک نهج البلاغه و دیگر کتب امامیه آمده).

عنوان نمونه در (الغارات) اثر ابو إسحاق ثقفى (متوفى ٢٨٣ هجرى)
می خوانیم : که علیؑ پس از قتل محمد بن ابی بکر نامه ای به یاران خود در
مصر نوشت، ضمن آن نامه از خلافت ابوبکرؓ یاد کرده می نویسد:

(فمشیت عند ذلك الى ابی بکر فبایعته)^١

يعنى: «در آن هنگام بسوی ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم».
و در باره عمرؓ مینویسد:

(تولی عمر الأمور و كان مرضي السيرة ميمون النقيبة)^٢

يعنى: «عمر کارهای خلافت را بعهده گرفت و پسندیده سیرت و فرخنده
نفس بود».

(قال الجوھری فی الصحاح: فلان میمون النقيبة، إذا كان مبارک
النفس).

اینها مضمون نامه های علیؑ است که علاوه بر اهل سنت خود شیعه آنها
را نقل کرده و قدماهی امامیه بدانها تصریح نموده اند.

١- الغارات، جزء اول، ص ٢٠٤

٢- ص ٢٠٧

آیا علیؑ با غاصب بیعت می‌کند؟ آیا بیعت بخلافت ابوبکرؓ از سوی کسی که خداوند متعال او را خلیفه کرده است صحیح است؟ آیا علیؑ از ظالم و غاصب تعریف و تمجید مینماید و او را پستدیده سیرت و فرخنده نفس می‌شمارد؟! پس چرا از خداؑ نمی‌ترسند و انصاف پیشه نمی‌کنند؟ در کتاب «الصفین» آمده که علیؑ درباره ابوبکرؓ و عمرؓ گفت:

(أَحَسِنَا السِّيرَةَ وَ عَدْلًا فِي الْأُمَّةِ)^١

يعنی: «آن دو رفتار نیکو داشتند و در میان امت بعده رفتار کردند». اما شیعه امامیه می‌گویند: آن دو غاصب و ظالم بودند، پهلوی فاطمه زهرا را شکستند!!

اما اگر ادعای شیعه امامیه را به قرآن عرضه کنیم می‌بینیم قرآن درباره مهاجرین می‌فرماید:

«اگر به آنها در زمین قدرت دهیم نماز بر پای می‌سازند و زکات میدهند و امر به معروف و نهی از منکر مینمایند».

ولی شیعه می‌گوید چون خدا به ایشان قدرت داد، خلافت علیؑ را غصب کردند و ظلم نمودند و فاطمه را آزردند! خدای متعال در سوره حج می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيْرِهِم بِغَيْرِ حَقٍ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ الْأَنَاسَ بَعْضَهُم بِعَضٍ هُدِّمَتْ صَوَاعِقٌ وَبَيْعٌ وَصَلَواتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذْكَرُ فِيهَا أَسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾ ﴿الَّذِينَ إِن مَكَّنَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَإِذَا نَوُا أَلَزَكُوهُمْ وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عِنْقَبَةُ الْأُمُورِ﴾

آیا ما دست از نامه‌های موثق علی^۱ و آیه‌های قرآن برداریم و ادعاهای این و آن را باور کنیم و در میان امت اسلام اختلاف اندازی و فرقه بازی راه بیندازیم؟ مگر خداوند نمی‌فرماید : (ولَا تَفْرَقُوا) «پراکنده نشوید». مگر علی^۲ در نهج البلاغه نگفته است:

(وَالْزَمُوا السَّوادَ الْأَعْظَمَ فَإِن يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالتَّفْرِقَةِ)^۳

يعنى: «از سواد اعظم و اکثریت مسلمانان جدا نشوید که دست خدا با جماعت است و از تفرقه پرهیزید».

.۱- حج، ۴۰-۴۱.

.۲- خطبة ۱۴۷.

شگفتا آنروز که مسلمین به در خانه علی^ع ریختند و خواستند که با آنحضرت بیعت کنند به خلافت، فرمود:

(دُعُونِي وَ التَّمْسُوا غَيْرِي)^۱

يعنى: «مرا رها کنید و غير من را برای اينکار بخواهيد». سرانجام با إصرار زیاد راضى شد. آيا اگر خدا او را بخلافت انتخاب کرده بود اين استنکاف برای چه بود و چرا وظيفة خدایی خود را بعهده نمی گرفت؟ چرا بتصریح کتب شیعه پشت سر خلفا نماز میخواند؟ چنانچه در *وسائل الشیعه* مینویسد:

(قد أنكح رسول الله صَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَصَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَرَأَءُهُمْ)

يعنى: «رسول الله صَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با ایشان (خلفا) مناکحت نمود، دختر ابویکر^{رض} و عمر^{رض} را گرفت و دو دختر خود را به عثمان^{رض} داد) و علی^ع پشت سر آنها نماز خواند»^۲

.۹۱ - خطبة

۲ - *وسائل الشیعه* چاپ سنگی، کتاب الصلاة، ص ۵۲۶

چرا علی^{الله} بقول امامیه ستمگران و ظالمان و بدعت گذاران را تأیید میکرد، آیا همه اینها برای تقویت اسلام بود؟!

وانگهی چرا از «۱۲» امام در قرآن نام و وصفی نیست ولی از أصحاب کهف و ذو القرنین و لقمان و هارون و غیره بتفصیل سخن آمده است؟ آیا کتاب هدایت باید آنچه را که قرنها مایه اختلاف امت می‌شود فروگزارد و درباره گذشتگان سخن بگوید؟ آخر انصاف شما کجا رفت؟ بارها دیده‌ایم که علمای امامیه هدایم الله تعالیٰ الى الحق به حدیث غدیر استشهاد می‌کنند که علی^{الله} از سوی رسول الله صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ به خلافت انتخاب شده در حالیکه رسول الله صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ بمناسبت اختلافی که عده‌ای با علی^{الله} پیدا کرده بودند در میان راه نه در مکه و مدینه، از ولایت یعنی از محبت او سخن گفت نه از خلافت او! بدلیل اینکه فرمود:

(من کنت مولا فهذا علی مولا)

سپس قرینه آورده:

(اللهم وال من والا و عاد من عاده)

یعنی: «بار خدا یا دوست بدار کسی را که علی را دوست می‌دارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن میدارد».

دوستی و یاری چه ربطی به خلافت دارد؟ مولی بمعنای کسی است که باید او را دوست بداریم نه خلیفه و وصی.

اساساً از کجا ثابت شده که مفعول بمعنای آفعال آمده تا معلوم شود (مولی) به معنای (اولی) است؟ مگر در قرآن نداریم :

﴿فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا مَا بَأَبَاءَهُمْ فَإِحْوَانُكُمْ فِي الْلَّهِ إِنَّمَا مَوَالِيْكُمْ﴾

يعنى : «اگر پدران ایشان را نشناختید آنها را برادران دینی و موالی خویش بدانید»

مگر در سورة تحریم نیامده:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَانَا وَجَبَرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾

يعنى: «خدا مولای پیامبر است و نیز جبرئیل و مؤمنان شایسته».

آیا (مولی) به معنی سرپرست آمده و مؤمنان سرپرست پیامبراند؟

شگفتا چرا صحابه رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ که مخاطب این کلمات بودند چنین مفهومی را که امامیه ادعا دارند از خطبه غدیر نفهمیدند، این عساکر از نواده علی ﷺ یعنی حسن مثلی نقل کرده که :

.۱- الأحزاب، ۵.

.۲- التحریم، ۴.

(قيل: ألم يقل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ من كنت مولاه
 فهذا على مولاه؟ فقال بلى! ولكن والله لم يعن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ بذلك الامارة و السلطان و لو أراد ذلك لأ Finch لهم به
 فان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كان أ Finch المسلمين و لو
 كان الامر كما قيل، لقال: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يا أيها
 الناس هذا ولی أمركم و القائم عليکم من بعدی فاسمعوا له و أطیعواه،
 والله لئن كان الله و رسوله اختارا علياً لهذا الامر و جعله القائم للمسلمين
 من بعده، ثم ترك على أمر الله و رسوله لكان على أول من ترك أمر الله
 و رسوله)^۱

يعنى: «از حسن مشنى فرزند حسن بن على پرسيدند: آيا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نگفت: من كنت مولاه فهذا على مولاه؟ پاسخ داد، آری
 اما سوگند بخدا قصد پیامبر از این سخن امارت و سلطنت نبود اگر مقصودش
 این بود با کمال وضوح آنرا ادا می کرد، زیرا که رسول الله خیر خواه ترین

۱- روایت/الحافظ ابن عساکر فی تاریخه عن نقیل بن مزوق عن الحسن بن الحسن

افراد نسبت به مسلمانان بود و اگر مرادش خلافت بود، میفرمود: ای مردم این علی فرماندار شما و قائم بر امور شما بعد از من است. پس سخن او را بشنوید و از وی اطاعت کنید. بخدا قسم اگر خدا^{۲۷} و رسول الله صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ علی^{۲۸} را برای حکومت انتخاب کرده بودند و او را زمامدار مسلمین مینمودند، و سپس علی^{۲۹} فرمان خدا^{۳۰} و رسول^{۳۱} را ترک کرده(با خلفا بیعت می نمود) در آن صورت نخستین گناهکار و نافرمان از امر خدای متعال و رسول الله^{۳۲} او بود.»

مالحظه کنید نواده خود علی^{۲۹} چگونه قضاوت می کند، و آنوقت گروهی از علی^{۲۹} و فرزندانش جلو می افتد، و نامه های او را که خودشان نقل کرده اند به تأویل می برنند و سخنانش را تحریف می کنند و به آثار فرزندانش توجه نمی کنند؟ تا آراء خود را به کرسی بنشانند و نسبت ضلالت به اکثریت مسلمین از صدر اسلام تاکنون بدھند. آیا از پاسخگویی در قیامت نمی ترسند؟!! گاهی استدلال می کنند که در صحیح بخاری آمده است که پیامبر^{۳۳} فرمود :

(ایتونی بدواه و قرطاس اکتب لكم کتاباً لَنْ تضلُّوا بعْدِ أَبْدَا)

يعنى: «دوات و کاغذ برای من بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که هرگز پس از من گمراه نشوید».

آنگاه گویند چون عمر بن الخطاب ﷺ گفت : (حسبنا كتاب الله) یعنی:
 «كتاب خدا برای ما کافی است». و پیامبر ﷺ از نوشتن صرف نظر کرد. در حالیکه
 بنظر امامیه رسول الله صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ قصد داشت درباره خلافت
 علی ﷺ چیزی بنویسد:

پاسخ اینکه : اولاً رسول خدا ﷺ امی بود و خط نمی نوشت ولی در این
 روایت آمده : (اكتب لكم) یعنی تا برای شما بنویسم، و اگر مقصود آن بود که
 بگوییم دیگران برای شما بنویسنند، می فرمود : (املی عليکم) یعنی برای شما املا
 کنم.

ثانیاً بر طبق این روایت پیامبر ﷺ معاذ الله-پایه گمراهی را تا ابد در میان
 امتش نهاد زیرا فرمود : بنویسم و هرگز ننوشت! یا اینکه قرآن مجید فرمود :

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَحَمَّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمْ أَلْإِسْلَامَ دِينًا﴾

یعنی: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم».
 ثالثاً اگر این امر به دستور خدا بود، چگونه میشود : گفت که پیامبر ﷺ دستور
 خدا ﷺ را به خاطر مخالفت عمر ﷺ ترک کرد؟!

رابعاً بنابر آنکه حدیث کاملاً صحیح و بدون اشکال باشد بهر صورت رسول الله ﷺ ایشان نوشته و جانشین تعیین نکرد، پس فرقه امامیه چرا بر سر کاری که انجام نشده با امت اسلامیه به مخالفت بر خاسته و به سایرین نسبت گمراهی و ضلالت می‌دهند؟!

خامساً از کجا می‌دانند که پیامبر اکرم ﷺ در صورتی که نامه‌ای می‌نوشت، ۱۲ امام از خاندانش را برای امامت تعیین می‌فرمود مگر ایشان علم غیب دارند و از ما فی الضمیر رسول الله ﷺ آگاهند؟!

سادساً اگر آقایان به صحیح بخاری اعتماد دارند پس چرا این حدیث را که پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر و عثمان به بالای کوه احمد رفتند و رسول الله ﷺ ایشان نوشته است که اشاره به کوه فرمودند:

(فليس عليك إلّا نبيٌّ و صديقٌ و شهيدان)

یعنی: «بر بالای تو جز پیامبر و صدیق (راست‌کردار و راست‌گفتار) و دو شهید (کسانی که در راه خدا ﷺ بقتل می‌رسند) کسی دیگر نیست»^۱ نمی‌پذیرند؟!

۱- صحیح بخاری، جزء الخامس، کتاب الفضائل صفحه ۱۹.

می‌گوئید دربارهٔ علی^ع روایات بسیاری داریم که باید از آنها تبعیت کنیم.
گوئیم : دربارهٔ ابوبکر^{رض} و عمر^{رض} نیز روایات بسیار آمده مبنی بر اینکه باید آن دو را تبعیت کرد، و این روایات قابل جمعند و منافاتی با هم ندارند مثل آنچه از رسول الله صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ مروی است که فرمودند :

(اقتدوا باللذین من بعدي أبی بکر و عمر)

يعنى : «پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید». یا فرمودند :

(إنی لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا باللذین من بعدي، و أشار إلى
أبی بکر و عمر)

يعنى : «من نمی‌دانم که چند روز میان شما می‌مانم پس از من به این دو تن اقتدا کنید، و به ابوبکر^{رض} و عمر^{رض} اشاره فرمودند».

این حدیث را ترمذی در صحیح خود آورده و دیگران نیز به اسناد گوناگون نقل کرده‌اند.

البته ما فضائل علی^ع و اهل بیت را انکار نمی‌کنیم و حتی برتری علی^ع بر دیگر خلفاء^ر را رد نمی‌نماییم.^۱ اما موضوع انتخاب آن حضرت از سوی خدا^ع

۱-مسئله تفضیل علی رضی الله عنه بر دیگر خلفاء رضی الله عنهم یکی از مسائل اختلافی است که از دیدگاه اهل سنت علی مرتضی رضی الله عنه از نظر فضیلت در مرتبه چهارم قرار دارد. ناشر

برای خلافت امری دیگر است که با آثار موافق خود علی ﷺ از طریق شیعه امامیه نمی‌سازد، تا چه رسید به آثاری که اهل سنت روایت کرده‌اند. به عنوان نمونه (علاوه بر آنچه گفته شد) مسعودی که علمای امامیه او را از خود میدانند در جزء دوم از کتاب مروج الذهب در صفحه ۴۱۲ مینویسد:

(دخل الناسُ علىَ ﷺ يسألونه، فقالوا يا أمير المؤمنين أرأيت ان ف SCNNAK و لا نقدىك انباع الحسن؟ قال: لا آمركم ولا أنهاكم و انتم أبصر)

يعنى : «مردم در زمان خلافت علی ﷺ و پس از ضربت خوردن آن حضرت، بر علی ﷺ وارد شدند و پرسیدند : اى امير مؤمنان به ما خبر ده که اگر ترا از دست دادیم، و خدا ﷺ کند که از دست ندهیم، آیا با حسن فرزندت بیعت کنیم؟ علی ﷺ فرمود : من نه به شما امر می‌کنم که بیعت کنید و نه شما را از اینکار نهی می‌نمایم. شما به کار خود بیناترید». باز در صفحه ۴۱۴ مینویسد، مردم به علی ﷺ گفتند :

(ألا تعهد يا أمير المؤمنين؟ قال : ولكن اتركهم كما تركهم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم).

يعنى : «اي امير مؤمنان آيا عهد خلافت را به کسی واگزار نمیکنی؟ فرمود: نه، ليکن ايشانرا ترك می‌کند همچنانکه رسول الله ﷺ آنها را ترك کرد و کسی را بخلافت نگماشت».

این آثاری است که شیعه امامیه در کتب تاریخ و حدیث خود از علی ﷺ آورده‌اند. و نظایر همین آثار را اهل سنت و شیعه زیدیه نیز از آن حضرت نقل کرده‌اند. مانند آنچه احمد بن حنبل در مسنند جلد ۱ صفحه ۱۳۰ شماره ۱۰۷۸ آورده است که مضمون ما را بازگو میکند، و همین آثار که خود امامیه ناقل آند حجّت ما بر ایشان نزد پروردگار است.

مانند آنچه در مستدرک، وسائل الشیعه و بحار الانوار مجلسی آورده‌اند که علی ﷺ فرمود :

(و الواجب في حكم الله و حكم الإسلام على المسلمين بعد ما يموت إمامهم أو يقتل ضالاً كان أو مهتدياً، مظلوماً كان أو ظالماً، حلال الدم أو حرام الدم إن لا يعملوا عملاً ولا يحدثوا حدثاً ولا يقدموا يداً أو رجلاً

ولا يبدوا بشی قبل ان يختاروا لأنفسهم (في بحار الانوار-لجميع
امرهم) اماماً عفيفاً عالماً عارفاً بالقضاء و السنّه^۱

يعنى : «در حکم خدا ﷺ و اسلام واجب است بر مسلمین پس از اينكه امامشان مُرد يا کشته شد، خواه گمراه باشد يا راه یافته، مظلوم باشد يا ظالم، خونش حلال باشد يا حرام، در هر صورت واجب است که مسلمین هیچ عملی انجام ندهند و کاري نکنند و دست بجلو نبرند و پاي فرا پيش ننهند و عملی را شروع نکنند مگر آنكه پيش از هر کاري برای خودشان امامی انتخاب نمایند که عفيف و دانشمند و آگاه از قضا و سنت باشد».

در اينجا هم چنانکه ملاحظه مى شود على ﷺ امامت را امری اختياری و انتخابی می شمارد نه انتصابی و تعیین شده از جانب خدا ﷺ از اينها گذشته چطور بقول امامیه ۷۷۰۰۰ تن در غدیر خم فهمیدند که على ﷺ از سوی خداوند ﷺ بخلافت پیامبر ﷺ انتخاب شده ولی همه سکوت کردن و خلافت ابوبکر را پذيرفتند؟! آن هم پس از گذشت كمتر از دو ماه؟! آيا مهاجرين اوليه که خدا در سورة توبه (آية ۱۰۰) وعدة بهشت به آنها داده همه کافر شدند؟! گيرم که مهاجرين - معاذ الله - مرتد گشتند، و امر خدا ﷺ و

۱- كتاب مسلم بن قيس، ص ۱۷۱، جاپ نجف و جلد ۱۱، بحار الانوار، جاپ کمپانی، ص ۵۱۳.

نصب رسول خدا ﷺ را نادیده گرفتند، آیا انصار که سودی از آن میان نبردند و خلیفه از آنان انتخاب نشد، چرا سکوت کردند و چرا به حکم خدا ﷺ و رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ نرفتند و با علیؑ بیعت ننمودند؟ مگر ایشان نبودند که پیامبر ﷺ را پس از اینکه قومش قصد جان او را نمودند، یاریش دادند؟ مگر اینها آن همه جانفشنانی در راه اسلام نکردند؟ مگر خدا ﷺ درباره ایشان در قرآن نفرمود:

**﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَأَوْفُوا وَتَصَرُّوا
أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًا هُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾**

يعنى: «کسانی که به مهاجرین مأوى و مسكن دادند و ایشان را یاری کردند حقاً مؤمن هستند و برای ایشان آمرزش و روزی پسندیدهای (در آخرت) مقرر شده».

آیا این مؤمنان حقیقی همگی بدون دلیل و بدون نفع دنیا و آخرت فرمان خدای ﷺ و رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ را مبنی بر خلافت علیؑ کنار گذاشتند؟! آیا می توان همه این دلایل واضح را نادیده انگاشت؟؟!! (لقد وضع المقال ان استفادوا و لكن این من ترك العناداء؟؟!!)

یعنی: براستی گفتار روشن است اگر گوش دهنند و استفاده کنند لیکن کجاست آنکه لجاجت و دشمنی و تعصب بیجا را ترک کند.

۲- ادعای دوم شیعه امامیه آنست که اهل بیت پیامبر ﷺ از هر گونه سهو و خطأ و فراموشی معصوماند و بهیچ وجه اشتباه در آرای ایشان راه ندارد، و لذا مسلمین باید در امور فقهی و تفسیری از ایشان تبعیت کنند و جز به آثار آنها که در کتب حدیث امامیه آمده به چیز دیگری متمسک نشوند.

این ادعا نیز از چند جهت خطأ است :

اول آنکه پیامبر ﷺ که بتصدیق امامیه و دیگران از همه افراد خاندانش مقام بالاتر داشت، از اشتباه و خطأ مصون نبودند، چنانکه بنت قرآن این موضوع ثابت می شود. خدای تعالی خطاب به پیامبر ﷺ می فرماید :

﴿لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ﴾^۱

«چرا به ایشان اجازه دادی»؟!

باز میفرماید:

﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُخِرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تُبَتَّغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاحِكَ﴾^۲

۱- التوبه، ۴۳.

۲- التحریم، ۲.

یعنی : «ای پیامبر چرا چیزی را که خدا برای تو حلال کرده است بر خود حرام می‌کنی و از این راه خشنودی همسرانت را می‌جویی؟

این قبیل آیات در قرآن مجید نشان می‌دهند که پیامبر ﷺ گاهی دچار اشتباه هم می‌شده است و به کسانی اجازه می‌داده که از جنگ تخلف کنند یا به خاطر رضای همسرانش خود را به سختی می‌افکنده است و از امر حلالی خود را محروم می‌ساخته است.

ولی فرق پیامبر ﷺ با دیگران در این بود که خدای سبحان او را از اشتباهش آگاه می‌فرمود و به اصلاح دستور می‌داد، اما این نوع ارتباط میان خدا ﷺ و غیر پیامبر ﷺ نبود. لذا آنها اشتباه می‌کردند اما چون مقام نبوت نداشتند خدا ﷺ آنها را بوسیلهٔ وحی مطلع نمی‌کرد و خاندان پیامبر ﷺ هم شامل همین حکم می‌شدند و اشتباهاتی در تاریخ از آنها نقل شده که خواهد آمد.

دوّم آنکه آیاتی صریح در قرآن کریم آمده که نسبت نسیان و فراموشی به رسول الله صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ میدهد.

از قبیل : **﴿وَأَذْكُرْ رِبَّكَ إِذَا نَسِيْتَ﴾**

یعنی : «خدایت را یاد کن چون دچار فراموشی شدی».

که در سوره کهف آمده و به اتفاق مفسران رسول الله صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ به مشرکان مکَّه که درباره أصحاب کهف سؤال کرده بودند، وعده داد فردا پاسخ شما را از پیک وحی میگیرم ولی گفتن «انشاء الله» را از یاد برد، و وحی الهی برای تربیت رسول خدا مدتها نیامده و پس از تأخیر چنین نازل شد که :

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَأْيٍ إِلَّيْ فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا ﴾ ﴿إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَآذِنْكُرِ إِذَا نَسِيَتْ﴾

يعنى : «در هیچ موردی مگو که من آنرا فردا انجام میدهم مگر آنکه بگوئی : اگر خدا بخواهد و خدای خود را بیاد آور چون فراموش کردي». در این صورت اهل بیت پیامبر ﷺ چگونه از همه نوع فراموشی یا اشتباه مصون بودند؟

مگر خدای تعالی به پیامبرش نفرمود:

﴿وَإِمَّا يُنِسِينَكَ الْشَّيْطَنُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾

يعنى : «اگر شیطان یاد مرا از دل تو فراموش کرد بعد از یاد آوری مجدد من، دیگر با ظالمان منشین».

۱- الكهف، ۲۳-۲۴.

۲- الأنعام، ۶۸.

سوم آنکه آثار تاریخی نشان میدهد که برای اهل بیت اشتباهاتی پیش می‌آمده است چه در موضوعات و چه در احکام.

به عنوان نمونه در نهج البلاغه نامه‌ای از علی^ع آمده که به فرماندار خود در شیراز منذر بن جارود عبدالی، نوشته است، علی^ع در این نامه می‌نویسد:

(اما بعد، فإن صلاح أبیك غرّنی منک و ظنتن أنک تتبع هدیه و

سلک سبیله)^۱

یعنی: «شاپرکی پدرت مرا درباره تو فریب داد و گمان کردم که دنبال هدایت او می‌روی و از طریقی که پدرت رفت رهسپار می‌شوی».

منذر بن جارود کسی بود که علی^ع درباره وی اشتباه کرد او را به حکومت شیراز فرستاد که او هم ۴۰۰۰ درهم از بیت المال را تصرف کرده به نزد معاویه گریخت (چنانکه شارحین نهج البلاغه نوشتند).

می‌بینید که اشتباهی رخ داده ولی خداوند^ع فرشته‌ای نازل نفرمود و به علی^ع وحی نکرد و او را از خیانت منذربن جارود خبر نداد بلکه پس از گریختن وی علی^ع از حال او، به تاراج رفتن اموال مردم آگاه شد.

شاهد دیگر آنست که در تهذیب الأحكام شیخ طوسی که از کتب اربعه شیعه است، در جزء سوم صفحه ۴۰ (چاپ نجف) می‌نویسد:

(صلی علی ﷺ علی الناس علی غیر طهر و كانت الظهر ثم دخل،
فخرج مناديه: ان امير المؤمنين صلی علی غیر طهر فأعیدوا فليبلغ
الشاهد الغائب)

يعنى: «علی ﷺ نماز ظهر را بدون وضو خواند پس داخل منزل شد، آنگاه منادی آن حضرت بیرون آمد و اعلام کرد که امیر مؤمنان بدون وضو نماز خوانده و نمازتان را اعاده کنید و حاضر به غائب ابلاغ کند».

بنابراین فراموشی و سهو حتی در أعمال دینی اهل بیت راه داشته است. محمد بن إدريس حلی از أعلام شیعه امامیه در صفحه ۸۴ از کتاب السرائر از فضل روایت کرده است که:

(ذکرت لأبی عبد الله السّهیو فقال و هل یفلت من ذلك أحد؟ ربما أقعدت الخادم خلفی حتی یحفظ علی صلواتی)

يعنى: «نzd ابو عبد الله صادق ع az سهو سخن گفت، فرمود: مگر ممکن است کسی از سهو بر کنار ماند؟ بسا می‌شود که من خدمتکار خود را پشت سرم می‌نشانم تا حساب نماز مرا نگاه دارد». در کتب علماء و تواریخ شیعه امامیه

مضبوط است، امام حسن^{علیه السلام} با پدر بزرگوارش در مسائل سیاسی و دینی اختلاف داشت، اگر بگوئیم حق با امام حسن^{علیه السلام} بود، در آن صورت پدرش يعني امام علی^{علیه السلام} اشتباه میکرده و اگر گفتیم حق با پدر بوده، پسر خطأ کرده است. اینک به نقل روایت توجه کنید:

دینوری (متوفی ۲۸۲) در کتاب أخبار الطوال بمناسبت حرکت علی^{علیه السلام} برای جنگ جمل در صفحه ۱۲۵ از کتاب خود مینویسد:

(فَدَنَا مِنْهُ الْحَسْنُ فَقَالَ يَا أَبْتَ أَشْرَتْ عَلَيْكَ حِينَ قُتْلَ عُثْمَانَ وَرَاحَ النَّاسُ إِلَيْكَ وَغَدُوا وَسَأَلُوكَ أَنْ تَقُومَ بِهَذَا الْأَمْرِ إِلَّا تَقْبِلَهُ حَتَّى تَأْتِيكَ طَاعَةً جَمِيعِ النَّاسِ فِي الْآفَاقِ وَأَشْرَتْ عَلَيْكَ حِينَ بَلَغَكَ خَرْوَجُ الزَّبِيرِ وَطَلْحَةُ بَعَائِيشَةَ إِلَى الْبَصَرَةِ أَنْ تَرْجِعَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَتَقِيمَ فِي بَيْتِكَ، وَأَشْرَتْ عَلَيْكَ حِينَ حَوَصَرَ عُثْمَانَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِنْ قُتِلَ، قُتْلًا وَأَنْتَ غَائِبٌ فَلَمْ تَقْبِلْ رَأْيِي فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ)

يعني: «امام حسن^{علیه السلام} به علی^{علیه السلام} نزدیک شد و گفت: ای پدر هنگامی که عثمان کشته شد و مردم صبحگاه بسوی تو آمدند و از تو در خواست کردند که خلافت را بر عهده بگیری من به سوی تو اشاره کردم که قبول نکنی تا همه مردم در تمام آفاق از تو اطاعت کنند و نیز هنگامی که خبر خروج طلحه و زبیر

با عائشه بسوی بصره به تو رسید، اشاره کردم که به مدینه بازگردی و در خانه ات بنشینی، و همچنین هنگامی که عثمان محاصره شد، به تو اشاره نمودم که از مدینه خارج شوی پس اگر او کشته شد در حالی کشته شده که تو در مدینه نبودی و تو در هیچیک از این امور رأی مرا قبول نکردی».

آیا می توان گفت امام حسنعلیه السلام از هر خطای معصوم بوده و با وجود این علیعلیه السلام رأی او را نمی پذیرفته است؟ البته خیر!
لذا علیعلیه السلام به او چنین پاسخ می دهد :

(فقال علیعلیه السلام : أَمَا انتظارِي طاعةً جمِيعِ النَّاسِ مِنْ جَمِيعِ الْأَفَاقِ، فَإِنَّ
البيعةَ لَا تكونُ إِلَّا لِمَنْ حَضَرَ الْحَرَمَيْنَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِذَا
رَضَوْا وَ سَلَمُوا وَ جَبَ عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ الرِّضاُ وَ التَّسْلِيمُ. وَ أَمَا رَجُوعِي
إِلَى بَيْتِي وَ الجُلوسُ فِيهِ فَإِنَّ رَجُوعِي لَوْ رَجَعْتُ كَانَ غَدْرًا بِالْأَمْمَةِ وَ لَمْ
آمِنْ، إِنْ تَقْعُ الْفَرْقَةُ وَ تَتَصَدَّعَ عَصَا هَذِهِ الْأَمْمَةِ وَ إِمَّا خَرُوجِي حِينَ حُوَصِرَ
عُثْمَانَ فَكَيْفَ أَمْنَتِي ذَلِكَ؟ وَ قَدْ كَانَ النَّاسُ أَحاطُوا بِعُثْمَانَ فَاكْفَفَ يَا بْنِي
عَمَا أَنَا أَعْلَمُ بِهِ مِنْكَ)

يعنى : «علیعلیه السلام پاسخ داد : اما درباره انتظار من که همه مردم در تمام آفاق اطاعتمن کنند، بیعت تنها حق کسانی است از مهاجرین و انصار که در

حرمین(مکه و مدینه) حضور دارند و چون آنان راضی و تسلیم شدند واجب است که همه مردم راضی و تسلیم گردند. و اما بازگشت من بخانه و نشستنم در خانه، اینکار را اگر انجام میدادم، نیرنگ و مکری درباره این امت انجام داده بودم و آسوده خاطر نبودم از اینکه تفرقه بیفتند و این امت وحدتشان به پراکندگی تبدیل شود. و اما خروج من از مدینه هنگامی که عثمان محاصره شده بود چگونه برای من امکان داشت در حالیکه من نیز محاصره بودم (مانند عثمان) مورد احاطه مردم قرار گرفته بودم). پس ای پسر جانم خود را از سخن گفتن درباره امری که من به آن از تو داناترم بازدار(و اعتراض مکن)». نظیر همین اعتراض و سؤال و جواب در مصادر شیعه امامیه نیز به تصریح آمده چنانکه در کتاب مجالس شیخ مفید و بحار الانوار مجلسی (جلد ۸ صفحه ۳۵۳) می خوانیم که : امام حسن علیه السلام به امیر مؤمنان علیه السلام گفت:

(اخرج من المدينة و اعززل فإن الناس لابد لهم منك و إنهم ليأتونك ولو كنت بصنعا أخاف أن يقتل هذا الرجل و أنت حاضره)

يعنى : «ای پدر از مدینه بیرون برو و از مردم کناره گیری کن، پس مردم ناگزیر از تو هستند و بسراغ تو خواهند آمد، هر چند تو در صنعا (مرکز یمن) باشی و من می ترسم که این مرد (عثمان) کشته شود، در حالیکه تو در مقتول او (مدینه) حاضر باشی».

علی ﷺ در جواب فرمود:

(يا بنى أخرج من دار هجرتى؟ و ما أظن أحداً يجتر على هذا القول ؟!)

يعنى : «اي پسر جان آيا من از سرای هجرت خود بیرون روم؟ گمان نمیکنم کسی جرأت کند چنین تهمتی بمن بزند، که موجب کشتن عثمان شده‌ام».

و دیدیم ظن علی ﷺ در این باره اصابت به واقع نکرد و متأسفانه این تهمت ناروا را به او زدند.

باز شبیه همین اثر را در امالی شیخ طوسی از اساطین امامیه در صفحه ۵۱ می خوانیم و همه دلالت دارند بر اینکه خطأ و اشتباه در اهل بیت پیغمبر ﷺ راه می یافته است.

یکی دیگر از ادله‌ای که بر این معنا گواه است آثار متناقضی است که در کتب فقهی شیعه امامیه از ائمّه نقل شده است بطوریکه نتوانسته‌اند یکی از آنها را حمل بر تقيه بکنند. زیرا چیزی نبوده که مایه بیم و هراس و تقيه از مخالفان باشد، مانند دو خبر متناقض که یکی از امام جعفر صادق ﷺ و دیگری از فرزندش امام موسی ﷺ نقل شده است بشرح زیر:

در کتاب الطهاره از وسائل الشیعه از شیخ حرّ عاملی (صفحه ۲۱۰ چاپ سنگی) آمده است : محمد بن یعقوب کلبی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابی

عمیر از حفص بن البختری از جمیل بن دراج از ابی عبدالله(الصادق) علیه السلام در زیارت قبور روایت کرده‌اند که گفت:

(إِنَّهُمْ يَأْسُونَ بِكُمْ فَإِذَا غَبَّتْ عَنْهُمْ أَسْتَوْحِشُوا)

روایت دیگر: محمد بن علی بن حسین (ابن بابویه) به اسناد از صفویان ابن حییی که گفت:

(قُلْتُ لِأَبِي الْحَسْنِ مُوسَى بْنَ الْجَعْفَرِ: بِلْغَنِي إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَتَاهُ الزَّائِرُ أَنْسَ بِهِ فَإِذَا انْصَرَفَ عَنْهُ أَسْتَوْحِشُ فَقَالَ لَا يَسْتَوْحِشُ)

مفاد روایت اول اینکه امام صادق علیه السلام گفتند که وقتی شما به زیارت قبور می‌روید (مراد دیدار قبور مؤمنان است چرا که از زیارت قبور کفار و دعا برای آنها نهی شده) آنها به شما انس می‌گیرند و وقتی از آنها غایب شدید بوحشت می‌افتنند!

و مفاد روایت دوم آنست که: امام موسی بن جعفر گفتند: چون از زیارت قبور مؤمنین برگشته‌اند آنها بوحشت نمی‌افتنند!

این قبیل روایات مجموعاً می‌رساند که ائمه آرای گوناگون و متضادی داشتند پس خواه نا خواه همه آرای آنها نمی‌تواند صحیح باشد.

داستان اختلاف امام حسین ع با امام حسن ع بر سر ماجراهی صلح با معاویه در میان شیعه و سنی معروف است و در کتب فرقیین آمده^۱ است و بر اشتباهی از آن دو بزرگوار دلالت دارد.

در اینجا شیعه امامیه استدلال میکنند به آیه شریفه تطهیر که:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ أَهْلَ الْجُنُونِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا﴾

و ادعا دارند که بدلیل این آیه اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از هر نوع خطا و اشتباهی مصون بوده‌اند. جواب آنست که اولاً خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنص قرآن کریم گاهی اشتباه می‌کردند چگونه اهل بیتش از او جلو افتاده‌اند؟

ثانیاً آیه مذبور از رفع پلیدی درباره اهل بیت سخن می‌گوید و خطا و اشتباه پلیدی نیست، پلیدی از گناه و معصیت پدید می‌آید.

ثالثاً آیه مذبور از اراده تشریعی خدا در رفع پلیدی اهل بیت سخن می‌گوید نه از اراده تکوینی حق که جبر لازم آید. و این نوع اراده برای طهارت درباره

۱- زندگانی امام حسین(ع)، اثر محمدعلی خلیلی.

۲- احزاب، آیه ۳۳.

عموم مؤمنان نیز آمده است و اختصاص به اهل بیت پیامبر ﷺ ندارد. چنانکه می‌فرماید :

﴿وَلَيْكُنْ يُرِيدُ لِيُطْهَرَكُمْ﴾^۱

يعنى : «اما خدا اراده دارد شما را پاک کند».

و این دلیل نیست که همه مؤمنان از گناه و سهو و نسیان و خطا بر کنار شده‌اند.

خلاصه آنکه اهل بیت هم مانند دیگر مردم از سهو و خطا دور نبوده‌اند. و تمام سخنانشان مانند سخن رسول الله صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖہ وَسَلَّمَ که در حفظ و عنایت خدا بوده است، حجت نیست. به دلیل این آیه :

﴿فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾^۲

يعنى: «تو ای رسول منظور نظر مائی».

أنبياء بودند که چون سهو و غفلت می‌کردند خدا به یادشان می‌آورد و حجت خدا بوسیله أنبياء عَلَيْهِمُ السَّلَامَ بر مردم تمام شده است بدلیل آیه شریفه :

۱- مائدہ، آیه ۶.

۲- طور، آیه ۴۸.

﴿لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ أَرْسَلِنَا﴾^۱

یعنی: «که پس از فرستادن رسولان مردم را بر خدا حجتی نباشد».

۳- در مورد فقه امامیه ادعای ایشان آن است که چون رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرمودند:

(وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ التَّقْلِينَ: كَتَابُ اللَّهِ وَعَتْرَتِي مَا إِنْ تَمْسِكُمْ بِهَا لَنْ تَضْلُلُوا أَبَدًا)

بنابراین فقه اسلامی را تنها از طریق اهل بیت باید گرفت.

جواب این است که بفرض قبول حدیث، چون در بعضی از روایات (کتاب الله و سنتی) آمده، این حدیث به هیچ وجه افاده نمی‌کند که فقه اسلامی را فقهها باید از طریق اهل بیت تنها بگیرند، بخصوص که می‌دانیم اینکه قرآن کریم فرموده است:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لَّيَتَفَقَّهُوا فِي الْأَدِيْنِ وَلَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ تَحَذَّرُونَ﴾^۲

۱- نساء، آیه ۱۶۵.

۲- توبه، آیه ۱۲۲.

یعنی: «چرا از هر فرقه‌ای دسته‌ای کوچ نمی‌کنند (رنج سفر را برای تحصیل فقه و علوم دینی تحمل نمی‌کنند) تا در دین خدا تفقه کنند و سپس برگردند و قوم خود را انذار نمایند».

این آیه به صراحة میرساند که فقه اسلامی تنها بوسیله اهل بیت متقل به مردم نمی‌شده بلکه از هر طائفه‌ای عده‌ای می‌آمدند و تفقهه می‌کردند نزد رسول الله ﷺ و آل‌ه و سلم و سپس به میان قوم خود بازگشته تعلیم می‌دادند و آنها را از مخالفت با احکام خدا ﷺ بر حذر می‌داشتند.

علاوه در تاریخ آمده است که رسول الله ﷺ و آل‌ه و سلم مکرر اصحابشان را برای تعلیم اقوام بسوی آنها می‌فرستاد مانند (معاذ بن جبل و حادثه بئر معونه و رجیع در تاریخ اسلام معروف و مشهور است که رسول الله ﷺ و آل‌ه و سلم عده‌ای را برای تعلیم قرآن کریم و احکام فرستاد و اعراب آنها را کشتند).

خلاصه آنکه دین خدا ﷺ تنها بوسیله اهل بیت تبليغ نمی‌شد تا مردم موظف باشند فقه را تنها از ايشان اخذ کنند و بلکه صحابه نيز مبلغ دين بودند و رسول الله ﷺ و آل‌ه و سلم پس از خطبه‌ها يش گاهی می‌فرمود:

(فليبلغ الشاهد الغائب)

یعنی: «حاضر به غائب برساند».

و می فرمود:

(نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَاعَاهَا وَادَّاهَا إِلَى مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَرَبٌ حَامِلٌ فَقَهْ لَيْسَ بِفَقِيهٍ وَرَبٌ حَامِلٌ فَقَهْ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ).

يعنى : «خداوند بندۀ‌ای را که سخن مرا شنید و آنرا حفظ کرد و بکسى که نشنیده رسانید خرم گرداند، که چه بسا کسی که خود فقيه نیست. ولی، سخن را به فقيه تر از خود می‌رساند».

بنابراین موظف هستیم برای شناخت فقه اسلامی به آثار صحابه که در کتب صحاح اهل سنت آمده است نیز مراجعه کنیم و آنها را فقيه بنامیم، چنانکه أحادیث اهل بیت را که در کتب زیدیه و امامیه آمده لازم است بینیم و آنها را نقد کنیم و فقه اسلام را بطور جامع الأطراف بررسی نمائیم.

فقه زیدیه و اهل سنت می‌تواند فقه امامیه را از یک مشکل اساسی بیرون بیاورد، و آن مشکل این است که در فقه امامیه معمولاً فقهای معاصر خبر واحد را حجت می‌دانند، و حتی قرآن کریم را با آن تخصیص می‌کنند و حجت خبر واحد بقول خودشان در حال انسداد باب علم است، یعنی چون راهی ندارند که علم به احکام پیدا کنند ناچار به ظن روی می‌آورند. زیرا که خبر واحد ظنی است! بدلیل آنکه :

اولاً^۱ ما نمی‌توانیم یقین کنیم راوی دروغ نگفته و بغرض اطمینان کامل براستگویی او، یقین نداریم سهو و نسیان و خطأ نکرده باشد، بخصوص که احادیث را ائمهؑ اجازه داده بودند که نقل به معنا شود و در طول هزار و چند صد سال انتقال یک حدیث از چند نفر به یکدیگر به احتمال قوی تغییراتی در مفاد آن ایجاد شده است اما اگر ما به فقه زیدیه و اهل سنت رجوع کردیم و یک روایت از طرق گوناگون و به اسناد متفاوت دیدیم اطمینان و علم بصدور آنها پیدا می‌کنیم. پس خبر واحد وقتی حجت می‌شود که باب علم بسته باشد. و این راه بحمدالله بسته نیست ولی فقهای امامیه نمی‌خواهند از این راه وارد شوند و به همان روایت ضعیف و ظنی خود که اخبار واحده است اکتفا می‌کنند و به احکام عجیب و غریب می‌رسند!

بویژه که ائمه اهل بیتؑ از ترس خلفای بنی امیه و بنی عباس غالباً در تقیه بودند و اظهارنظر صریح در احکام کمتر می‌کردند.

علاوه کتب معروفی از ایشان در فقه باقی نمانده است و کتب فقهی و روایی شیعه پس از عصر ائمه تدوین شده و از اخبار صحیح و سقیم گردآوری گشته است بعكس مذهب زیدی که کتاب المجموع الفقهی یا المسند را از امام زیدؑ در دست دارند که املای او و نوشته ابوخالد واسطی است که شاگرد امام زیدؑ بوده است. و همچنین از فقهای اهل سنت کتبی مانند الموطأ از امام

مالك رحمة الله، يا ألام اثر امام شافعی رحمة الله، يا المسند اثر احمد بن حنبل رحمة الله موجود است ولی از إمامان شیعه هیچ کتاب فقهی در دست نیست و روایات متضاد و مختلف آنها را در قرون بعد، دیگران جمع‌آوری کرده‌اند، مانند کتب اربعه (کافی، تهذیب، استبصار، من لا يحضره الفقيه).

بنابراین بر علمای منصف لازم است که آثار امامیه را با فقه و روایات مذاهب دیگر تطبیق کنند و از راه علمی شرکت نمایند که خدای ﷺ می‌فرماید :

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾

يعنى : «چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن».

(السَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى وَ اجْتَنَبَ الْهَوَى)

«سلام و درود بر کسانی باد که از راه راست اسلامی (راه حضرت محمد ﷺ و خلفای راشدین ﷺ) پیروی کردند و از آرزوها و تعصبات بیجا دوری گرفتند».

بعلم : حیدر علی قلمداران